



بله کاپیتان



بهی و رجه استانلی، من کاپیتان هستم و
ایش تویی اسپر ا پوشیده‌ای
برویت ملوان ساده‌ای لباس هادیست است.

کاپیتان شدن که آسان نیست،
برای اینکار باید در امتحانات
زیادی شرکت جسته فولو شوی
زندگانی داشت... خواهش داشت...

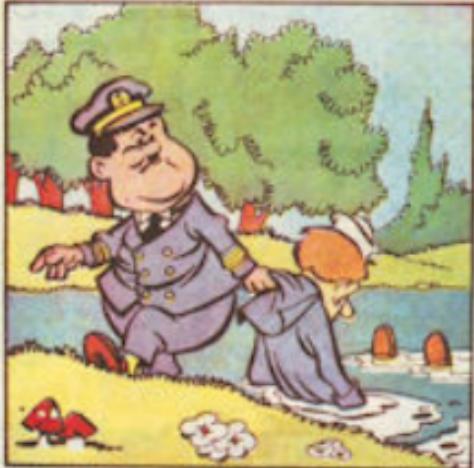


آ با آنکه چون حاضر است
بله کاپیتان
باید سعن کنم...
حرکت گنم...

ای بزرگ احتمل...
منکه نمی‌توانم این را حرکت
داهم... بیشتر عده‌شناسیم که اینکار







خوبی خوب بده ها ، باراحت
لیاشید ، ما شما را می ساختن به
کشی خود نمایم گز داشم .

هاردي شنیدي چه گفت ،
نهين چقدر بهر گانه ،
آهاها ربا گمان خواهند گرد .

ولي راه پندر آر آئین طرف
است بلکه از طرف دیگر است ،
خود به تختی خواهی سید .
هاردي فکر میکنم حلقه
میخواهد سوار گشته .







تخته‌خوار گوچو لو

نه بین استانی من بیخوا ام
بیز از دیگر و مولی اگر مستکنه
پاک ها گوچوکی ابرای
من نکن و مسلسل باش زبان
وقت را تحوّل‌د گرفت

باشم استود این کار را
وقت دیگری انجام دهم
جهه من تخته‌خوار گفت بورده
این بعد از اتفاق

کنم :

نه استانی، پایدا‌نی کار را انجام
کرد. کار بزرگی بست فله بکن از
آنها بگیر و آنها را بگوچو کن

ایش تایید
استراحت را!

همیشه هاره‌ی کاری
برای من در خطر
می‌گیرد گوچو اینهاست
من استراحت کنم.

آه عذر حوب - من فکر فیکردم کاری
خسته کنده است و لی می‌بینم همتوان
دوستی می‌خواهی این استانی را تغیر
کنم و دلخی اندی گیرد

پدر استریچ و آنچه بین گوشنی
را بیاورم، فکر می‌کنم بینتوانم
آنها را در جمهه استان بیندا کنم



فکر می کنم بخوبی آنکه بینج برداشتم ،
آچار را هم که آورده بام آلان کار را
نمایم من نمی کنم ،



